

درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبیٰ نوری (مفیدی)

موضوع کلی: قاعده قرعه
موضوع جزئی: ادله قاعده _ دلیل دوم: روایات _ طایفه سوم
تاریخ: ۱۰ آذر ۱۳۹۸
مصادف با: ۴ ربیع الثانی ۱۴۴۱
جلسه: ۱۶

﴿الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین﴾

ادامه طایفه سوم روایات

بحث در روایات طایفه سوم بود از این طایفه تا اینجا چهار دسته را ذکر کردیم و از دسته چهارم هم چهار روایت را نقل نمودیم.

روایت پنجم

شیخ مفید در ارشاد نقل می‌کند: محمد بن محمد بن نعمان المفید فی الارشاد قال: بعث رسول الله علیاً إلی الیمن فرفع إلیه رجلاً بینهما جاریة یملکان رقها علی السواء فجعلها خطر وطئها معا فوطئها معا فی طهر واحد فحملت و وضعت غلاماً ففرع علی الغلام باسمیها فخرجت القرعة لأحدهما و ألحق به الغلام و ألزمه نصف قیمته أن لو کان عبداً لشریکه فبلغ رسول الله (ص) القضية فأمضاها و أقرّ الحكم بها فی الاسلام.^۱ این روایت از نظر سندی هیچ طریقی برایش ذکر نشده و فقط محمد بن نعمان آن را نقل کرده است. روایت می‌گوید که رسول الله امیر المؤمنین را به یمن فرستاد. دو نفر در مورد جاریه ای که مشترکاً مالک بودند به او رجوع کردند در حالی که سهم هر دو در این جاریه یکسان بود. آن‌ها نسبت به حکم وطی مشترک این زن بی اطلاع بودند و از حکم آن خبر نداشتند و لذا در طهر واحد با او وطی کردند. بعد آن جاریه حامله شد و بچه ای به دنیا آورد. آنگاه بین این دو مرد قرعه انداخته شد و سپس قرعه به نام یکی از این دو خارج شد و امیر المؤمنین غلام را به او داد و او را ملزم کرد به اینکه نصف قیمت غلام را به شریک بپردازد. رسول خدا هم از این قضیه خبر دار شد و آن را تأیید کرد.

اصل عمل امیر المؤمنین خودش دال بر مشروعیت قرعه است. طبق این روایت امیر المؤمنین قرعه انداخت و امضاء رسول خدا هم تأییدی بر کار امیر المؤمنین بود. مورد آنهم وطی با امة در طهر واحد است. یعنی همان عنوانی که در دسته چهارم ذکر کردیم.

از نظر دلالت این روایت خوب است و می‌تواند مشروعیت قرعه را ثابت کند ولی از نظر سندی روایت محل بحث و اشکال است.

یک روایت دیگر از دسته سوم

۱. ارشاد، ج ۱، ص ۹۵. وسائل، ج ۲۱، ص ۱۷۲، باب ۵۷ از ابواب نکاح العیید، حدیث ۵.

البته یک روایت هم از دسته سوم باقی مانده که در مورد وصیت به عتق است و اشتباه و اشکال در آن پیش آمده. روایت را عوالی اللثالی نقل کرده: **إِنَّ شَخْصاً مِنَ الْأَنْصَارِ أَعْتَقَ سِتَّةَ أَعْبُدَ فِي مَرَضٍ مَوْتَهُ وَ لَيْسَ لَهُ غَيْرُهُ فَلَمَّا رَفَعَتِ الْقَضِيَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَسَّمَهُمُ بِالْتَعْدِيلِ وَأَقْرَعَ بَيْنَهُمْ فَأَعْتَقَ إِثْنَيْنِ مِنْهُمْ بِالْقِرْعَةِ.** شخصی از انصار شش عبد خودش را در مرض موت آزاد کرد و غیر از آن هم عبد دیگری نداشت. ظاهراً این‌ها تمام ما یملک او بوده است. وقتی این مسئله به رسول خدا رسید، رسول خدا به تعدیل تقسیم کرد و بین این شش نفر قرعه اداخت و دو نفر از آن‌ها را با قرعه آزاد کرد، از باب اینکه تصرف در مرض موت محل اشکال است و زائد بر ثلث نمی‌تواند باشد و این مثل وصیت به پیش از ثلث اموال است و لذا حضرت فقط عتق دو عبد را نافذ دانستند و آن دو نفر از این شش نفر را با قرعه تعیین کردند.

البته عرض کردم که مفروض این است که غیر از این شش عبد مال دیگری نداشته و این شش عبد را هم در مرض موت آزاد کرده لذا تصرفاتش نافذ نبوده. مگر اینکه اموال دیگری برایش متصور بوده باشد که آنوقت اشکال دیگری پیش می‌آید.

مشکل این روایت این است که فقط در کتاب عوالی اللثالی بیان شده و لذا منبع معتبری ندارد.

دسته پنجم

دسته پنجم از طایفه سوم مربوط است به فعل رسول خدا که در برخی از موارد. اقدام به قرعه کرده اند.

روایت اول

علی بن ابراهیم عن ابيه عن أحمد بن محمد عن أبي نصر عن داوود بن سرحان عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: إن رسول الله ساهم قريشاً في بناء البيت فصار لرسول الله من باب الكعبة إلى النصف ما بين الركن اليماني إلى الحجر الأسود.^۱

این روایت از نظر سندی معتبر است. از نظر دلالت هم بر اساس این روایت رسول خدا در مورد بناء کعبه که هر کسی کدام قسمت از این بناء را درست کند، قرعه انداختند و بر اساس این قرعه سهم رسول خدا در بناء کعبه از در کعبه تا تا نصف بین رکن یمانی تا حجر الأسود قرار گرفت. طبق این روایت هم قرعه از طرف رسول خدا بود، هم خود رسول خدا هم از اطراف قرعه بوده و کآن به نتیجه قرعه التزام پیدا کرده و در مورد خودش هم این قرعه جاری شده است.

سوال:

استاد: بالاخره مشروعیتش ثابت می‌شود یا خیر؟ اینجا دو بحث است، گاهی شما می‌خواهید بگویید که این یک حکم شرعی نیست که نمی‌توانید چنین چیزی را بگویید چون کسی مانند رسول خدا روش و وسیله غیر مشروع را مورد استفاده قرار نمی‌دهد هرچند شما بگویید که این کار از افعالی است که ربطی به دین ندارد؛ این داستان نقل شده که رسول خدا از جایی می‌گذشتند و جمعی مشغول باروری درخت خرما بودند، آنجا حضرت روشی را برای بارور کردن درخت گفتند و آن‌ها هم این کار را کردند درخت‌های خرما هم بار نداد و خشک شد. آنگاه بحث شده که آیا این مطلبی بوده که پیامبر

۱. کافی، ج ۴، ص ۲۱۸، حدیث ۵. من لا یحضر، ج ۲، ص ۲۴۸. وسائل، ج ۱۳، ص ۲۱۶، باب ۱۱ از ابواب مقدمات طواف، حدیث ۱۱.

از موضع پیامبری گفته، یا مطلبی بوده که بر اساس تجربه فرموده و یا نکته ای بوده که شنیده بودند. به هر حال بحث است در این که این از کارهایی است که پیامبر به طور عادی انجام می‌داده و مشروعیت ندارد و حکم شرعی نیست یا نه؟ ولی مسئله این است که وقتی زندگی پیامبر آنقدر اهمیت داشت که مردم لحظه به لحظه زندگی او را ثبت می‌کردند از جمله پوشش و رفتار و گفتار و ... بر همین اساس بوده که اهتمام داشتند به امور ایشان و لذا نمی‌شود گفت که افعال آن حضرت اعتبار ندارند.

سوال:

استاد: این روایت در جوامع روایی ما نیست بلکه در جوامع روایی اهل سنت ذکر شده است.

روایت دوم

این روایت را شیخ مفید درباره یکی از غزوات (غزوه ذات السلاسل) پیامبر نقل کرده اند: **إِنَّ أَعْرَابِيَا جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ فَجَثَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَقَالَ: لَهْ جَيْتُكَ لِأَنَّ أَنْضَحَكَ؟** یک اعرابی نزد پیامبر آمد و گفت من یک نصیحتی را به شما بگویم. **قال: و ما نصيحتك؟ نصيحت تو چیست؟ قال: قومٌ من العرب قد اجتمعوا بوادي الرَّمْلِ و عملوا على أن يبیتوك بالمدينة و وصفهم له، او گفت که یک قومی آمدند در وادی رمل و کآن می‌خواهند به شما حمله کنند. فأمر النبي أن ينادی بالصلاة جامعةً فاجتمع المسلمون، پیامبر امر کرد که ندا داده شود به نماز و همه بیایند. و صعد المنبر فحمد الله و أثنى عليه ثم قال: أيها الناس إن هذا عدو الله و عدوكم قد عمل على تبييتكم. بعد از حمد و ثنای خدا فرمود که این‌ها دشمنان شما و دشمن خدا هستند و می‌خواهند به شما حمله کنند. فمن لهم؟ چه کسی می‌خواهد با این‌ها بجنگد؟ فقام جماعة من اهل الصفة و قالوا: نحن نخرجُ إليهم یا رسول الله قولاً علينا من شئت فأقرع بينهم فخرجت القرعة على ثمانين رجلاً منهم و من غيرهم. گروهی از اهل صفة بلند شدند و گفتند ما حاضرین برویم برای جنگ ولی شما حکم کن چه کسی برود و چه کسی نرود، رسول خدا بین این‌ها قرعه انداخت و قرعه بر هشتاد نفر از آن‌ها و غیر آن‌ها خارج شد. پس رسول خدا در این غزوه با قرعه کسانی را از آن گروه تعیین کرد.^۱**

این روایت هم از نظر سند اشکال دارد اما دلالتش کاملاً روشن و خوب است.

سوال:

استاد: اینجا تشریح نیست، بلکه مشروعیت است و بلکه مسئله لزوم و جواز هم مطرح نیست یعنی اینکه الزاماً از این راه تعیین شود و منظور این نیست بلکه معنایش این است که این کار مشروع است و غیر مجاز نیست.

سوال:

^۱. ارشاد، ج ۱، ص ۱۶۲.

استاد: وقتی شما مستندات مشروعیت قرعه را بحث می‌کنید معنایش این است که این کار حرام نیست و اینکه حرام نیست یعنی معتبر و حجت است، آنوقت شما چطور می‌گویید که حجت نیست و معتبر نیست؟ آیا پیامبر کار غیر مشروع را انجام می‌دهد؟

سوال:

استاد: کسی نمی‌گوید حرام است. آنجا خود پیامبر می‌توانست تعیین کند و اگر چنین کاری هم می‌کرد مشکلی نداشت. ولی بحث این است که قرعه به عنوان یک راه معتبر در این خصوص قابل استناد است. البته اینکه ما بتوانیم الغاء خصوصیت کنیم و به قرینه روایات عامه آن را در تمام مشتبهات جاری کنیم، بحثش جداست ولی بالاخره در همین مورد خاص یا در همه موارد به عنوان یک امر مشکل و مشتبه یک راهی برای برون رفت از مشکل هست یا نیست؟

دسته ششم

دسته ششم در مورد غنم موطوعه است که چند روایت در این باره آمده است.

روایت اول

محمد بن أحمد بن یحیی عن محمد بن عیسی عن الرجل (علیه السلام): أنه سئل عن رجلٍ نظرَ إلى راعي نزا علی شاةٍ. قال: إن عرفها ذبَحها وأحرقها وإن لم يعرفها قسمها نصفين أبداً حتى يقع السهمُ بها وتُذبحُ وتُحرقُ وقد نجت سائرُها.^۱ منظور از «رجُل» یا امام هادی (علیه السلام) است و یا امام عسگری (علیه السلام). چون عمده تقیه‌ها در زمان این دو بزرگوار بوده بخاطر فشارهای شدیدی که در آن ایام بوده. صاحب جواهر می‌گوید: الظاهر أنه الهادی أو العسکری.^۲ اما چون این روایت با همین مضمون از امام هادی هم نقل شده، لذا بعید نیست که این روایت از ایشان نقل شده باشد. طبق این روایت سوال شد از امام هادی (علیه السلام) در مورد مردی که دید چوپانی را که با گوسفندی وطنی کرد. امام (علیه السلام) فرمود اگر آن گوسفند را می‌شناسد ذبح کند و بسوزاند، اما اگر آن را نمی‌شناسد آن گله گوسفند را نصف کند و بین این دو قرعه بیاندازد و آن گروهی که قرعه به نام آن‌ها اصابت کرده را جدا می‌کند. در وهله اول دو گروه می‌شوند، بعد این گروهی که قرعه به نامش در آمده را دو گروه می‌کند و به همین صوت را تا اینکه دو گوسفند باقی بماند و بعد بین این دو قرعه انداخته می‌شود تا اینکه قرعه به نام یکی بیافتد.

دلالت این روایت روشن است، اما از نظر سند: در مورد محمد بن عیسی که از امام هادی (علیه السلام) نقل کرده، این فرد محمد بن عیسی بن یقظین ابن موسی در رجال نجاشی توثیق شده و البته نجاشی از ابن بابویه از ابن ولید نقل می‌کند: ما تفرّد به محمد بن عیسی من کُتب یونس لا یُعتمدُ علیه. تنها کسی که درباره او و آنهم به این شکل اشکال کرده ابن بابویه

۱. تهذیب، ج ۹، ص ۴۳، حدیث ۱۸۲. وسائل، ج ۲۴، ص ۱۶۹، باب ۳۰ از ابواب الأَطعمة المحرّمة، حدیث ۱.

۲. جواهر، ج ۳۶، ص ۲۵۸.

است که آن هم از ابن ولید نقل کرده آنچه را که او خودش به تنهایی نقل می‌کند از کُتب یونس، لا يُعتمدُ علیه. اما نجاشی می‌گوید: و أصحابنا أنكره.^۱ پس نجاشی او را توثیق کرده و تنها از ابن ولید چنین سخنی را نقل کرده است. اما شیخ طوسی تضعیف کرده محمد ابن عیسی را.^۲ در فهرست شیخ طوسی وجه تضعیف او بیان شده است. آنجا از عبارت ایشان بر می‌آید به همین دلیلی که نجاشی اشاره کرده او را ضعیف دانسته است. یعنی این که ابن بابویه از استادش ابن ولید نقل کرده که ما تفرّد به محمد بن عیسی لا يُعتمدُ علیه، لذا این باعث شده که شیخ طوسی او را تضعیف کند، چون عبارت شیخ طوسی در فهرست این است که ابن بابویه استثناه عن رجالِ نواذر الحکمة و قال: لا أروى ما يختصُّ بروایاته. این بابویه در ضمن اینکه او را از رجالِ نواذر الحکمة استثناء کرده گفته من آنچه را که او به تنهایی نقل کرده روایت نمی‌کنم. پس وجه تضعیف شیخ طوسی هم معلوم است.

سوال:

استاد: کلی گفته و نگفته من کتب یونس، گفته آنچه را که محمد بن عیسی متفرّد در نقل است، من نقل نمی‌کنم. پس معلوم می‌شود که وجه تضعیف شیخ طوسی همین سخن است چون صریحا سخن ابن بابویه را گفته ولی به صورت کلی. در این مسئله ما مواجه هستیم با تضعیف شیخ طوسی در مقابل نجاشی و وجه آنهم معلوم است. با توجه به اینکه نجاشی همین را نقل کرده و انکار اصحاب را نسبت به این موضوع بیان کرده، لذا در مجموع شاید توثیق نجاشی رجحان داشته باشد بر تضعیف شیخ طوسی.

سوال:

استاد: ابن بابویه می‌گوید: ما تفرّد به محمد بن عیسی من کُتب یونس لا يُعتمدُ علیه، یعنی اخص آورده. پس معنای این سخن این است که ما تفرّد به من غیر کتب یونس مشکلی ندارد ولی اصحاب این را انکار کرده اند. سخن شیخ طوسی ناظر به مطلق ما تفرّد به است که ظاهرش این است چون اینچنین است پس معتبر نیست. کُتب یونس را نیاورده پس این اول کلام است.

روایت دوم

عن ابی الحسن الثالث فی جواب مسائل یحیی بن اکثم قال: و اما الرجلُ ناظرٌ إلی راعی و قد نزا علی شاةٍ فإن عرفها ذبحها و أحرقتها و إن لم يعرفها قَسَمَ الغنم نصفین و ساهم بینهما فإذا وقع علی أحد النصفین فقد نجی عن النصف الآخر، ثم یفرّق النصف الآخر فلا یزال كذلك حتی تبقى شاتان فیقرعُ بینهما فأیّهما وقع السهمُ بها ذُبحت و أحرقت و نجی سائرُ الغنم.^۳ این روایت از امام هادی (علیه السلام) نقل شده و مضمونش هم مانند روایت قبل است و دلالت بر مشروعیت

۱. رجال نجاشی، ص ۳۳.

۲. رجال، ص ۳۹۱.

۳. وسائل، ج ۲۴، ص ۱۷۰، باب ۳۰ از ابواب الأطعمة المحرمة، حدیث ۴.

قرعه دارد ولی اشکالش این است که راوی حسن بن علی بن شعبة است و از تحف العقول نقل شده و این محل اشکال است.

چند دسته دیگر باقی مانده که انشاءالله جلسات بعد نقل خواهند شد.

«والحمد لله رب العالمين»